

پند

پادشاه باید دین را توقیر کند و دشمنان دین را تحقیر فرماید

پند

پادشاه باید از خدا غافل نما ند تا خدا از وی غافل نباشد

پند

پادشاه باید هیچ حکمی جز عدالت نفرماید که الملك یبقی مع الکفر
ولا یبقی مع الظلم ومن گفته ام هر آتشی بنفس باد تیزتر گردد مگر آتش
ظلم که بیاد نفس مظلوم خاموش شود

پند

پادشاه باید تواضع کند و تکبر نفرماید که تواضع صفت اتقیاست و
تکبر صفت اشقیاست ومن گفته ام اهل تکبر را در نطفه غش است چه سرکشی
صفت آتش است و شیطان از آتش بود و اهل تواضع را نطفه پاک است چه
افتادگی صفت خاک است و آدم از خاک بود

پند

پادشاه بشکار حریص نباشد چه بسیار اتفاق افتاده که دشمنان در
شکارگاه کمین کرده منقصتی انداخته اند بهر حال موضع شکار و موقع
شکار هر چه پنهان تر بهتر

پند

پادشاه باید وارثان مملکت را چندان گرسنه ندارد که کارشان

بجان و کاردشان باستخوان برسد و غافل چون پروانه خود را بر شمع زنند
چه همیشه چنان نیست که پروانه بسوزد شاید شمع وقتی خاموش شود

پند

چنانکه نظم بدن و صحت مزاج بسبب معارضه اضداد است نظام مملکت
نیز بی تکافؤ اضداد صورت نمند

پند

چنانکه امراض طبیعت از غلبه اخلاط است و چنانکه اخلاط قوی تر
مسهل و منزج قویتر لازمست همچنان امراض مملکت بسبب غلبه اشرار
است و لازمست که نخست بنضج و مدارا ایشانرا از زوایای مملکت که
بمنزله عروق جسد است جمع نموده آنگاه ازاله نمایند

پند

پادشاه سایه خداست و عادت سایه آنست که متابعت صاحب سایه
کند پس چنانکه خدا بر احوال بندگان اطلاع دارد پادشاه را نیز اطلاع
از حال بندگان باید و همچنانکه خدا هر یکرا بوسیله روزی دهد پادشاه
باید هر یکرا بوسیله منصب و ارجاع خدماتی چند که لایق حال هر يك
باشد روزی دهد

پند

چنانکه خداوند ستار است پادشاه باید گناه بندگان را ستاری
کند تا وقتی که خود پرده خود بدرند و اصرار کنند و مستوجب عقوبت
گردند

پند

چنانکه خدا آمین است باید پادشاه امانت مردم نگاهدارد یعنی راز هر يك بدیگری نگوید چه بسیار اتفاق افتد که بدین واسطه مردم با هم اتفاق کنند و با پادشاه نفاق ورزند و امری معظم از وی بیوشند و نهانی در تخریب کار بکوشند وقتی پادشاه مطلع شود که اطلاع سود نبخشد

پند

چنانکه خدا کریم است پادشاه باید کرم پیشه باشد تا موجب تألیف قلوب شود

پند

چنانکه خداوند در عین قدرت غفور است باید پادشاه در عین قدرت عفو فرماید و چنانکه خداوند کافر و مؤمن هر دو را روزی دهد پادشاه باید صدیق و زندق و عالم و جاهل و عارف و عامی همه را برحمت خویش مستمال دارد

پند

پادشاه باید اهل تکبر را در امور عامه مدخل ندهد چه کبرش موجب نفرت مردمان شود و از خصائص عامه یکی آنست که صفت جبریان دارند یعنی نیک و بد را پادشاه نسبت دهند و چون از اعیان مملکت نفرت کنند پادشاه را نفرین بد فرستند

پند

پادشاه باید آنرا که بتلون مزاج معروفند مدخل ندهد که وثوق
مردم کم شود و کینه پادشاه در دل گیرند

پند

شخصه مملکت مردی مرکب القوی باید که هر دو طرف نگاهدارد
یعنی هم محافظت ناموس خلاق کند و هم جانب اغنیا و اعیان دولت که
به لهو و لعب مفسطورند نگاهدارد چه اگر اعیان حضرت را به معصیتی
بگیرد از دو منقصت خالی نیست یاد حضرت پادشاه سعایت کنند تا او را
معزول دارند و کسی که هم مشرب خود یا بنشد منصوب سازند آنوقت
ناموس خلاق بکلی از میان برود یا اگر پادشاه از سعایت ایشان واقف
شود و بسخن ایشان التفات نفرماید کینه پادشاه در دل گیرند و در ملک
و مال خیانت جایز دارند

پند

پادشاه باید در وقت غضب و ناخوشی خیانتکاران را پیش نخواند چه
بسا باشد که پیش از گناه عقوبت فرماید

پند

پادشاه باید اهل باطن را در حضور اهل ظاهر تمجید کند و بالعکس
تا از قیل و قال آندو طایفه آسوده باشد لیکن بطریقی که هر يك پادشاه
را از سلك خود دانند

پند

پادشاه باید اگر چه در ولایت خود تفرج فرماید حفظ و حراست نفس را چنان مراعات کند که در مملکت دشمن - چه داعیه و حسد چنانکه در خارج مملکت است در داخل نیز باشد پس هر که امین تر است بنمود نزدیکتر دارد

پند

پادشاه باید معتمدانی که بسفارت فرستد کم اوضاع و پر طمع نباشند والا فریب خورند

پند

پادشاه باید ذخیره ظالم بگیرد و هدیه مظلوم بستاند که این هر دو خالی از مصلحتی نیست و اگر علت هر نصیحت گفته شود سخن بدر آزا کشد .

پند

آنان را که پادشاه پیش از سلطنت رعایت میفرموده پس از سلطنت رعایت بیشتر کند تا موجب استمالت دیگران شود چنانکه امیر اسمعیل سامانی عنوان رسائل دوستان را پس از ارتقا بمعارض سلطنت چنان می نوشت که پیش از آن و چندانکه ارکان دولت منع کردند جواب داد که دوستان چنین روزی از خدا میخواستند که موجب مزید مرتبت ایشان شود اگر ما امروز از مرتبت ایشان بکاهیم انصاف نباشد و غدر کرده باشیم

پند

ثغور مملکت بمنزله اطراف جسم است که افاضه روح بدیشان کمتر
شود لاجرم چون طبیعت از اعتدال منحرف شود نخست ایشان را منقصت
افتد پس لازم است که پادشاه در حراست آنها اهتمام بیشتر فرماید

پند

چون عضوی ضعیف باشد نخست مرض بدانجا گراید لاجرم چون
باهل مملکتی یا طایفه ظلمی رسیده باشد رعایت آنان بیش از دیگران
لازم باشد

پند

پادشاه را دو وزیر باید یکی داخل را و یکی خارج را و بر پادشاه
لازمست که میان این دو اصلاح دهد و الا داخل و خارج بمکاوحت (۱) ایشان
قصور یابد

پند

پادشاه چون ارتکاب عملی را بموجب حزم لازم بیند تاخیر جایز
ندارد که تاخیر تردید آرد.

پند

پادشاه باید بظلم اندک عقوبت بسیار فرماید چه این از کلمات
نوشیروان است که بنیاد ظلم اندک بود اندک بسیار شد

پند

تجار خزینه مملکتند چندانکه معمورتر بهتر و معموری ایشان منوط

بر دو چیز است امن شوارع و عدل شارع تا امتاعشان بسلامت آید و حکم معاملاتشان را قاضی بر نهج شرع فرماید پس پادشاه باید اول طـسـرق و شوارع را محفوظ و مضبوط دارد دوم قاضی عدل برایشان گمارد

پند

مملکت عروسی است که ارباب صنایع و حرف زیور اوست چندانکه

بیشتر بهتر

پند

خزینه و لشکر هر دو را مراعات لازمست اما معموری خزینه بجهت معموری لشکر باید زیرا تا زور هست زرهست و لاینعکس مگر نشنیده باشی که حکیمان گفته اند اگر چه زر بمنزله عسل است و مادام که عسل را سر پیوشند مگسان بروی بجوشند لیکن در آنوقت که مگس نباشد هزار طبق عسل سود ندهد

پند

پادشاه سرچشمه است و طبایع دیگران جوئی چند که از سرچشمه به رسو جاری شود و لا محاله اگر آب چشمه شیرین است آب جویها شیرین باشد و اگر تلخ تلخ که الناس علی دین ملوکهم پس پادشاه آن بهتر که میل بعدل و احسان و اخلاق حسنه فرماید تا دیگران متابعت وی کنند

پند

سلطان عادل منزلات انسان کامل دارد که باید از حال هر کس آگاه

باشد والا کامل نیست و یکی از سلاطین زمان را عادت آن بود که
زنان را بخانه آنان که سوء ظنی بایشان داشت نهفته فرستادی تا صورت
امر معلوم کند

پند

خاطر پادشاه باید آئینه صاف را ماند که نقوش استعدادات چنانکه
در نفس الامر است در وی جلوه کند یعنی زنگی را پری ننماید و پری
را زنگی تاهر کاری بمستحق آن کار دهد

پند

کسانیکه مرتبه موی رذیله و ناخن دارند که چون زیاد شوند اذیت
رسانند دفع و دفعشان بهر چندی واجب است اگر چه بدنرا از امثال
اینها گزیر نیست از قبیل رنود و او باش و قس علیهذا من شئت و ما
شئت قریباً و بعیداً

پند

رعیت گنج است هر چه بیشتر و محفوظ تر خوشتر

پند

ادبا و شعرا و وقایع نگاران را پادشاه تربیت فرماید که میراث سلاطین
نام نیک است هر چه بیشتر ماند دودمان سلطنت را نفع بیشتر رسد

پند

خمیازه و عطسه و امثال آنها در مزاج بحیث پیک فساد است و با آنکه
بحسب ظاهر چندان بدان اعتنا نکنند و وقع نگذارند لیکن اگر علاج

نشود مزاج منحرف گردد از این قبیل است طبیعت و ظرافتی که سلطان از اعیان حضرت بیند اندک اندک موجب جسارت شود لاجرم اگر وقتی از مقربان حضرت بر خلاف عادت او امری یا سخنانی استنباط کند در مقام چاره بر آید شاید مکیدتی که موجب منقصتی باشد عنقریب ظهور کند مخدوم ملک الکتاب همیشه میگوید از چیزی بی بکلی بیرید و الحق راست میگوید چه عادت نفس است که در مقام عداوت مادام که خود را غالب بیند اگر همه بوجهی از وجوه باشد از قبیل دشنام و نفرین حفظ خود نتواند

پند

در هر که داعیه منصبی بیشتر بیند کمتر دهد که لامعالمه در آن داعیه مکیدتی یا خصومتی واقع است

پند

پادشاه در ارجاع خدمات و تفویض مناصب رفتار پسندیده را منطاب اعتبار داند نه گفتار بلند را چه مجربست که هر چه بیمقز و میان خالی تراست بانگش بیشتر است

پند

پادشاه باید مؤنت (۱) ارباب کمال و حرفت و صنایع را معونت (۲) فرماید تا بمملکت بیگانه پراکنده نشوند چه شك نیست که در این حال پادشاه را مذمت کنند و این معنی موجب جرأت و جسارت خارجیان

شود بلکه این نوع مردمرا از ولایت بیگانه طلب دارند تا ملک آباد
گردد و نام پادشاه به نیکی بر آید

پند

پادشاه نمودار فرماید که هر صنعتی که دوست دارد و هیچ صنعتی
دوست ندارد تا بدان رحمت بینند و بدین زحمت ندهند

پند

پادشاه باید که طبیعت هر کس بداند و هیچکس خوی پادشاه نشناسد
که شاید او را بتعلق در امری معظم فریب دهند

پند

اگر در حضور پادشاه کسی بغفلت سخنی رکیک گوید تجاهل فرماید
و وقتی در ضمن حکایتی امثال آن عمل را مذمت بلیغ فرماید تا موجب
جسارت دیگران نشود

پند

حکام پادشاه خاصه در ابتدای سلطنت کسانی شایند که تشریف بدهند
و سیاست کنند تا دوستان را در آمیزند و دشمنان را پرهیزند

پند

پادشاه را چنانکه در ظاهر دو چشم است در باطن نیز دو چشم باید
تا با چشمی ملاحظه حال کند و با چشمی ملاحظه مال و چنانکه اگر دو
چشم ظاهر یکی باشد موجب نقصان بدن است اگر دو چشم باطن
یکی گردد موجب نقصان مملکت خواهد بود

پند

چنانکه پادشاه رازبان یکی است گفتار هم یکی باید چه زبان جاسوس
دل است و دل منبع محبت و عداوت است لاجرم چون پادشاه دو گوئی
کند خلق دورویی کنند - دوستان نفاق ورزند و دشمنان اتفاق تا رفته رفته
کار از دست رود و تیر از شست

پند

پادشاه ادرار و وظایف طلبه علوم را نقد فرماید تا پادشاه را دعای
خیر کنند و با ارباب دیوان زیاده آمیزش نکنند که خوی ایشان گیرد و
دین را زیان رسد

پند

پادشاه اگر اهل مملکتی را جسور بیند حاکی مهیب بر ایشان
گمارد تا رفع جسارت ایشان شود کذلک در هر مرضی بصدع علاج فرمایند

پند

پادشاه مطالعه کتب اخلاق و استماع نصایح فرماید و چند آنکه مکرر
نیکوتر شود چه نصیحت بمنزله مزارع است و تکرار بمنزله آب هر چند
مزارع سیراب تر شود نفش بیشتر گردد

پند

چندانکه پادشاه در مملکتش وسعت بهم رسد باید خلقش وسیع تر
شود چه حکیمان گفته اند آنانکه بمناسب رسند خلق و تواضع ایشان

ببفرزاید والا بکاهد بمرتبه که دوست نفرت کند و دشمن نفرین

پند

پادشاه باید هر صبح و شام نیک تأمل فرماید که آفتاب با چندین شوکت
 و بها چگونه زوال یابد پس زوال مملکت خویش را متوقع باشد و قیاس
 نماید که چنانکه موجب ستایش خورشید جز افاضه نور او نیست که
 بسیط زمین را روشن دارد و همچنان موجب تعظیم و تکریم و اضافه
 نیکنامی پادشاه هم در امری جز عموم فیض و تواتر احسان نخواهد بود
 پس چندانکه بصفت خود موصوف است در ملک وجود معروف تراست

پند

پادشاه باید که بر دشمن ضعیف آشکار تازد تا چون غالب شود صیت
 قدرتش را دشمنان قوی استماع کنند و حساب بر دارند لیکن با دشمن
 قوی بی خبر جنگ کند تا از حزم دور نباشد

پند

پادشاه اگر دشمنی را بچنگ آورد مادام که عشایر و اقوامش مضمحل
 نشده باشند بند کند و رحمت فرماید تا دیگران بچنگ آیند آنگاه
 فراخور گناه قصاص کند

پند

پادشاه در هر طایفه و شهری ریش سفیدان و کدخدایان بشناسد و
 رعایت فرماید تا چون رئیس طایفه و حاکم شهری عصیان ورزد اسباب

اضمه حالش مهیا باشد لاجرم در هر ملکی و طایفه تربیت اضداد لازم است
تا بیکدیگر مشغول باشند و پادشاه ایمن ماند

پند

پادشاه سخن اعظام و علما و مشایخ و صدور را عدا می‌کند مقرون به
هوا و هوس نباشد و جسسه الله گویند بپذیرد لیکن آن عمل را چنان بجای
آورد که عامه از پادشاه دانند تا بخود او گرایند

پند

پادشاه در هر عمل چنان سلوک فرماید که نیکی‌ها را از او دانند
اگر چه در واقع از دیگری باشد و بدیها را از غیر او اگر چه از او باشد
تا این عمل موجب تالیف قلوب شود .

پند

پادشاه باید پیش از عقوبت و قصاص کسی را تهدید بلیغ نفرماید که
فردا چنین و چنان کنم چه بسیار اتفاق افتاده که این معنی متضمن هلاک
سلطان بوده .

پند

کاریکه پادشاه نسبت بدشمن در نظر دارد دوستان را خبر ندهد که
که شاید دشمنان را خبردار کنند

پند

پادشاه در هر کاری طرف ضعیف را ملاحظه فرماید که طرف قوی خود

قوی است و احتیاج مراعات ندارد

پند

پادشاه شعرا و عاشق پیشگانرا در امور ملك مدخل ندهد که اینانرا
لامعاله جنونی هست که گاهی بروز کند

پند

پادشاهان را دو خصلت پیش از همه در کار است اول همت دوم هیبت
تا بآن دوستان پریشان فراهم شوند و بدین دشمنان فراهم پریشان

پند

پادشاهان را در نظام ممالک دست در افشان بکار است و تیغ سر افشان
تا که بدان دوستان شوند فراهم تا که بدین دشمنان شوند پریشان

پند

خزینه سلطان وقایه (۱) سلطانست

شاه شمع است و مال پروانه کز پس و پیش شاه جانسپر است
در کف دوستان شه تیغ است در بر دشمنان شه سپر است

پند

پادشاه را لازم است که زبان خواص را بانعام بسته دارد تا زبان عوام
بگفتار خواص بسته گردد چه رفتار عوام بگفتار خواص مربوط است و
افعال آنان باقوال اینان منوط

چون سخن گوید بمنبر واعظی کرد او کردند جمعی انجمن

هیچکس گفتار زاغان نشنود تا بود بلبل نواخوان در چمن

پند

همت بر هیبت مقدم است چه باشد که بهمت دشمن دوست شود و به

هیبت دوست دشمن

تاشاه در گنج جواهر نکشاید از هر طرف شاه سپه می نشود جمع

تانور فشان می نشود شمع بمجلس پروانه فراهم نشود پیش و پس شمع

پند

بادوست جفا کردن چنانست که با دشمن وفا نمودن

ظلم محض است خشم آوردن با کسی کز تو جان نداشت دریغ

هم بدانسان که جور صرف بود جود در موقعی که باید تیغ

پند

پادشاه باید با همه کس بد گمان باشد تا خلافش معلوم شود که حکیمان

گفته اند العزم سوء الظن

حکیمی از همه خلق بد گمان میبود

یکیش گفت که این فعل نیست فعل حکیم

جواب داد که دنیا لبالب ازالم است

بحکم عقل من آکنده دارمش ازیم

خاتمه

شکر که از یاری یزدان من نیست در او عاریت هیچکس
 جز دوسه بیتی ز عرب وز عجم
 خاصه که در طی عبارت همی
 تا ز حسودان نرسد دق مرا
 رفته ز ماه رجب ایام بیست
 کم بود از سی دوسه مه سال من
 بسکه زغم گوژ تر از هاله ام
 لیک غم من غم عشق است و بس
 شادی عالم همه در این غم است
 غم اگر این است فزونتر خوش است
 هر که از این غم بدالش پرتوی است
 جمع شد اوراق پریشان من
 خاص من است آنچه در او هست و بس
 کامده و جاری بزبان قلم
 رفته بدان جمله اشارت همی
 سخره باطل نشود حق مرا
 پنجه و دو سال و هزار و دو بیست
 لیک بسی خسته بود حال من
 راست چو پیران نود ساله ام
 زانکه جز او نیست کسم دادرس
 عاشق از این غم بجهان خرم است
 بر صفت قند مکرر خوش است
 در نظرش ملک دو عالم جوی است
 یارب از این غم دل من شاد کن
 وز غم دنیا دلم آزاد کن

بنیک سرانجامی پایان یافت

فهرست مندرجات

موضوع	شماره ردیف	شماره صفحه
دیباچه	۱	۲
سبب تألیف کتاب	۲	۱۱
حکایت پادشاه و صاحب‌دل	۳	۱۷
« بر آشفتن ابله و سقط گفتن	۴	۱۷
« درویشی را بر سید ندادند از دنیا چه خواهی	۵	۱۸
« امیر و اسیر و جلاد	۶	۱۹
« زلزله شیراز	۷	۲۰
« درویشی را گفتند از صنایع چه آموختی	۸	۲۱
« ادیبی که در علم مساحت یگانه بود	۹	۲۲
« امیری که لکنت زبان داشت	۱۰	۲۳
« زن بد کار	۱۱	۲۴
« فقیر بی‌پوده گوی	۱۲	۲۷
« پرسش جاهل از دیوانه	۱۳	۲۷
« جوانی که در فصل تموز بیغداد میرفت	۱۴	۲۸
« گدای ظریف و منعم بخیل	۱۵	۲۸
« پیری در حالت احتضار	۱۶	۲۹
« یار بی ادب و اندرز	۱۷	۳۰
« مستغرق حال و مجذوب جمال	۱۸	۳۳

شماره	صفحه	موضوع
۱۹	۳۴	حکایت توانگر بخیل
۲۰	۳۵	« نکاح زاهد
۲۱	۳۶	« لوطی و شجنه
۲۲	۳۶	« شکم خواره و عطار
۲۳	۳۷	« آنکه در مجلس بیداران خفت
۲۴	۳۸	« کرد ساده لوح
۲۵	۳۸	« فقیه مست
۲۶	۳۸	« رند خراباتی که مناجاتی شده بود
۲۷	۳۸	« پرسش پیر از جوان که چند سال داری
۲۸	۳۹	« کرد سبزواری
۲۹	۴۱	« طایفه دزدان و کاروان
۳۰	۴۱	« کودکان فلاخن باز
۳۱	۴۳	« دزد و کلبه بینوا
۳۲	۴۳	« دزد و خانه درویش پاکباز
۳۳	۴۴	« دزد مال باخته
۳۴	۴۵	« دزد نابلد
۳۵	۴۵	« جوان روستایی و کمانه غربال
۳۶	۴۵	« کلانترزاده شیرازی
۳۷	۴۹	« داستان احمدقان

شماره	صفحه	موضوع
۳۸	۴۹	حکایت گنججور نادان
۳۹	۵۰	« زن جوان و هر دپیر
۴۰	۵۳	« دوست نصیحتگو
۴۱	۵۴	« عامل بیدادگر
۴۲	۵۶	« دراز ریش و کوسه
۴۳	۵۶	« سفر اصفهان و داستان مرد چارمحالی
۴۴	۶۵	« سفر عراق و توسن زمنده
۴۵	۶۶	« باده پیمای توبه کار
۴۶	۶۸	« جسم عریان و چشم گریان
۴۷	۶۸	« درویش گوشه گیر
۴۸	۶۹	« قصه عراق و غصه فراق
۴۹	۷۰	« خرج عیال و عزم ارتحال
۵۰	۷۳	« شوریده بی خانمان
۵۱	۷۳	« مرک گلشن (پدرقاآنی)
۵۲	۷۵	« عباس میرزا و فتح قلعه سرخس
۵۳	۷۸	« سوداگر و بار آ بگینه
۵۴	۷۹	« نصیحت یکی از مشایخ
۵۵	۷۹	« شمس الموحدین سکوت شیرازی
۵۶	۸۴	« مست عربده جو

شماره	صفحه	موضوع
۵۷	۸۴	حکایت مستی که بابل خویش وضو می گرفت
۵۸	۸۵	• کتاب الفیه شلفیه
۵۹	۸۵	• کوری که بشب چراغ میخواست
۶۰	۸۶	• امیر و غلام
۶۱	۸۶	• طایفه افغان و غارت کاشان
۶۲	۸۷	• چشم درد ابوذر غفاری
۶۳	۸۸	• دیوجانس و اسکندر
۶۴	۸۸	• ابن سماک و هرون الرشید
۶۵	۸۹	• جالینوس حکیم
۶۶	۸۹	• زینون اکبر
۶۷	۸۹	• قاروره عبدالله خفیف
۶۸	۹۰	• گبری که مسلمان شد
۶۹	۹۰	• دیوانه روشن بین
۷۰	۹۱	• صاحب‌بدل دشنام شنیده
۷۱	۹۱	• غلام عمرو لیت
۷۲	۹۱	• آشنای زن بیگانه
۷۳	۹۲	• پریشان دلی که ترک خویش گفته بود
۷۴	۹۳	• زاهد ریاکار
۷۵	۹۴	• همسایه و سواسی

شماره	صفحه	موضوع
۷۶	۹۴	حکایت خواهش تعلیم ذکر
۷۷	۹۵	« اسکندر و ندیم
۷۸	۹۶	« آتش سوزی مداخن
۷۹	۹۶	« عرض تظلم بمنصور عباسی
۸۰	۹۸	« هندوئی که در شیراز بیمار شد
۸۱	۱۰۵	« طایفه که نماز جماعت میکردند
۸۲	۱۰۶	« مهمانی امیر
۸۳	۱۰۸	« جواب قلندر
۸۴	۱۰۸	« سخن درویش
۸۵	۱۰۸	« سؤال یکی از یاران
۸۶	۱۰۹	« شکایت موزون طبع
۸۷	۱۰۹	« واعظ و جاهل
۸۸	۱۱۰	« پادشاه طماع
۸۹	۱۱۰	« ابلهی که آئینه یافت
۹۰	۱۱۱	« حبیب اعجمی
۹۱	۱۱۱	« عسس و مست
۹۲	۱۱۲	« مرد روستائی که بشهر رفت
۹۳	۱۱۶	« اردوگاه ملکزاده و امیر شکارچی
۹۴	۱۲۱	« علوی زاده زیبای بدسیرت

شماره	صفحه	موضوع
۹۵	۱۲۴	حکایت خانقاه پیرهراتی
۹۶	۱۲۴	« ساده روی ساده لوح
۹۷	۱۲۵	« دلاراهی که ربیع نام داشت
۹۸	۱۳۸	« امیر درویش دوست
۹۹	۱۴۶	« زنی که از دریاچه سر بر آورده بود
۱۰۰	۱۴۸	« زنی در مجمع عروسی
۱۰۱	۱۴۸	« توانگری که سفر کرد
۱۰۲	۱۵۳	« ملك الشعراء عندليب
۱۰۳	۱۵۴	« فاجر عزب و تاجر عرب
۱۰۴	۱۵۸	« مستی که در سر بازار ایستاده بود
۱۰۵	۱۵۹	« سفیه درشت پیکر و بدمنظر
۱۰۶	۱۵۹	« حسودان دل سخت
۱۰۷	۱۶۰	« سالی که محمدشاه بفتح هرات رفت
۱۰۸	۱۶۴	« یادی از پند پدر
۱۰۹	۱۶۵	« جشن نوروز در تهران
۱۱۰	۱۶۶	« داستانی از کیمیای سعادت غزالی
۱۱۱	۱۶۸	« صباغ نابکار
۱۱۲	۱۶۹	« خواجه بخیل و سفره فقیر
۱۱۳	۱۷۰	« مسافر بی توکل

شماره	صفحه	موضوع
۱۱۴	۱۷۲	حکایت بلاهت لشکری و ظرافت خیاط
۱۱۵	۱۷۳	« فیلسوف و سابقه خصومت
۱۱۶	۱۷۴	« پرش یکی از هم‌نفسان
۱۱۷	۱۷۵	« فاحشه گیسو بریده
۱۱۸	۱۷۵	« رمال و مرد ظریف
۱۱۹	۱۷۶	« گزارش خادم
۱۲۰	۱۷۶	« جواب فقیه درباره مبال و بقبله
۱۲۱	۱۷۷	« مردی از اهل مشکین و اسبش
۱۲۲	۱۷۹	خاتمه کتاب در نصیحت ابنای ملوک